

جنبش کارگری چیست؟

پاسخ به مقاله « سندیکا یا سندیکالیسم »

نوشته کریم منیری

بررسی و نقد مفاهیم، تعاریف و دیدگاه رفیق منیری در مقاله « سندیکا یا سندیکالیسم » را باید با روشن کردن مفهوم **جنبش کارگری** آغاز نمود و تحت همین مفهوم به گفتگو با این رفیق و دیگران ادامه داد. اما پیش از آنکه ببینیم جنبش کارگری چیست باید لحظه ای در معنای طبقه کارگر و مبارزه این طبقه درنگ شود. ما می دانیم که « کارگران گروههای بزرگی از تولید کنندگان مستقیم کالاها یا خدماتند که وسیله تولیدی از خود ندارند و تنها صاحب نیروی کار خود و عرضه کننده آن در بازار کارند، آنان در برابر دریافت بهای نیروی کار خود (مزد)، تواناییهای عضلانی، عصبی و فکری شان را در اختیار خریداران نیروی کار (سرمایه داران، کارفرمایان) قرار می دهند و با مصرف این تواناییها در روند کار استثمار می شوند، یعنی خریداران نیروی کار نه فقط معادل مزد پرداختی به آنان، بلکه کار اضافی پرداخت نشده ای را نیز به دست می آورند، آنان در روند اجتماعی کار ناگزیر پیرو اراده خریداران نیروی کارند، آنان با فروش نیروی کار هزینه های زندگی خود را برای دوران کار، بازنشستگی و نیز بقای نسل خویش تأمین می کنند، آنان مستقل از حرفه، سن، جنس، ملیت و عقیده خود طبقه واحدی تشکیل می دهند که اساساً دارای منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشترک است. » * بنا به این تعریف، کارگران مزدی طبقه واحدی با منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشترک تشکیل می دهند. این منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشترک در تقابل با منافع طبقات دارا و حاکم (به ویژه طبقه سرمایه دار و دولت آن) مبارزه مشترک این طبقه را در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ضروری می سازد. پس مبارزه طبقاتی کارگران مبارزه ای است که در همه این زمینه ها صورت می گیرد و باید در همه این زمینه ها به آنجا پیش رود که این طبقه بتواند سرنوشت خود و جامعه را با تئوری ها و اعمال اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاص خود بسازد.

آنچه مسلم است مبارزه در این زمینه ها بدون آگاهی های مربوط به آنها و آگاهی از رابطه ای که این عرصه ها با یکدیگر دارند و سازمان یابی این مبارزات مشخص صورت نمی گیرد (در این جا هنوز سطوح آگاهی و سازمان یافتگی در این عرصه ها موضوع بحث نیست). حال با توجه به حضور آگاهی و سازمان

* رجوع کنید به مقاله سهراب شباهنگ: ملاحظاتی درباره " نکاتی درباره تعریف کارگر " محمود بیگی. این مقاله در تارنمای www.aazarakhsh.org موجود است.

یابی - حتی در پائین ترین نوع و سطح آنها - در مبارزات طبقه کارگر است که می توانیم از جنبش کارگری تعریفی اولیه ارائه دهیم: جنبش کارگری شکل عینی مبارزه طبقه کارگر در عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که بدون نوع و سطح حداقلی از آگاهی و سازمان یافتگی نمی تواند وجود داشته باشد. در **تقریب اول** می توان گفت این آگاهی بیانگر جنبه ذهنی مبارزه طبقه کارگر، و این سازمان یافتگی و عمل مبتنی بر این آگاهی و سازمان یافتگی، گویای جنبه عینی مبارزه این طبقه است؛ می گوئیم در تقریب اول زیرا هم عمل و هم سازمان خود واجد عناصر ذهنی اند یا به عبارت دیگر ترکیبی از عین و ذهن اند. بنابراین در جنبش کارگری مانند هر عرصه دیگر زندگی و عمل اجتماعی انسان، نمی توان عین و ذهن را از یکدیگر جدا نمود و گفت بخشی از انسانها صرفاً عمل می کنند و بخشی دیگر صرفاً فکر؛ هرچند که بی تردید در روند تقسیم اجتماعی کار، انسانها از لحاظ کار فکری و بدنی تقسیم شده اند اما هیچ کس نمی تواند مدعی شود کارگری که در حال کار یا مبارزه است از فکر و اندیشه درباره کار یا مبارزه خود تهی است.

بر اساس دیدگاهی که از جنبش کارگری در بالا ارائه دادیم ما همه جریانها و تشکل هائی را که موضوع مبارزاتشان منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طبقه کارگر است خواه واقعاً مدافع منافع کارگران باشند و یا مدعی مبارزه در این راستا، جزء جنبش کارگری می دانیم به شرط اینکه واقعاً بیانگر دیدگاه های بخشی از طبقه کارگر باشند، بخشی از طبقه را نمایندگی کنند و یا به دنبال خود داشته باشند و بر طبق هیچ معیار دلخواه خود یا فرقه گرایانه این یا آن جریان یا تشکل را از جنبش کارگری حذف نمی کنیم. تنها معیار ما برای اینکه جریانی یا تشکلی را در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی کارگران بدانیم یا در جهت مخالف آن، تئوری ها و اعمال خود آن جریان یا تشکل است، اما حتی اگر اثبات کنیم که جریان یا تشکلی برخلاف منافع طبقاتی کارگران حرکت می کند آن جریان یا تشکل را خارج از جنبش کارگری نمی دانیم، باز هم به شرط اینکه بیانگر دیدگاه های بخشی از طبقه کارگر باشد یا بخشی از طبقه را نمایندگی کند و یا به دنبال خود داشته باشد.

حال با این دیدگاه های پایه ای به بررسی مقاله رفیق منیری می پردازیم:

رفیق منیری در آغاز مقاله خود می نویسد: «... من به آن تفکری گرایش دارم که اولاً تشکلات کارگری سازمانده مبارزات خودانگیخته کارگری را مستقل می داند و برای آنها استقلال قائل است و این استقلال را نه تنها از رژیم و ارگانهای آن و طبقات حاکم که حتی مستقل از جریانات طرفدار طبقه که خارج از طبقه فعال هستند مورد تأکید قرار می دهد. ثانیاً سندیکا را از سندیکالیسم جدا می داند و وظیفه خود می داند که با آن بعنوان یک دیدگاه ضد کارگری و رفرمیستی و راست مبارزه نماید. بعد هم باید روشن نمود که منظور از این تشکلات کدام هستند، که باید مستقل بوده و توسط خود کارگران و از پس مبارزات آنها شکل گیرد.»

رفیق منیری در نظر بالا دچار **یک اشتباه مهم نظری و تاریخی** است، اشتباه نظری و تاریخی او این است که بین چیزی که هست و چیزی که باید باشد (یعنی بین امر توصیفی و تبیینی از یک سو و

امر تجویزی و رهنمودی از سوی دیگر) تمایز قائل نشده و آنها را قاطی کرده است: **جنبش خود بخودی کارگران الزاماً مستقل نیست بلکه می تواند** زیر نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی، خرده بورژوازی و حتی فئودالی باشد: کم نیستند جنبش های کارگری ای که زیر نفوذ افکار مذهبی، ملی، شووینیستی، نژاد پرستانه، رفرمیستی یا آنارشیستی اند و یا مبتلا به گرایش های محدود صنفی، جنسیتی و غیره اند بی آنکه الزاماً این جنبش ها ساخته و پرداخته طبقات حاکم باشند. اینکه جنبش ها و سازمان های کارگری **باید** از ایده ها و سیاست های طبقات دیگر مستقل باشند (امر تجویزی یا رهنمودی) یک چیز است و اینکه آیا در دنیای واقعی چنین هستند یا نه (امر توصیفی و تبیینی)، چیز دیگر. موارد تاریخی بسیاری مؤید این ادعاست که از ذکر آنها خود داری می کنیم. اما نکته ناقص و در نتیجه نادرست رفیق منیری که دقیقاً از عدم تمایز بین امر توصیفی و تجویزی ناشی می شود این است که می گوید تشکلات کارگری از «جریانات طرفدار طبقه که خارج از طبقه فعال هستند» نیز **مستقل اند**. اگر این «جریانات طرفدار طبقه که خارج از طبقه فعال هستند» بخشی از کارگران را به دنبال خود داشته باشند یا بیانگر منافع بخشی از کارگران باشند و غیره چنانکه بالاتر گفتیم جزئی از جنبش کارگری اند (و می توانند بر حسب نوع فعالیت خود جزء تشکلات کارگری باشند یا نباشند). اگر آنها هیچ نیروی مادی یا نیروی مادی قابل ملاحظه ای را نمایندگی نمی کنند حرف رفیق منیری صرفاً این همانگویی خواهد بود.

حال به جنبه تجویزی حکم رفیق منیری توجه کنیم. او می گوید سندیکا ها باید مستقل از «جریانات طرفدار طبقه که خارج از طبقه فعال هستند» باشند و ظاهراً بر آن است که جای این بحث در مقاله «موانع ذهنی ...» خالی است. ما توجه رفیق منیری و خوانندگان را به این موضوع جلب می کنیم که از دیدگاه ما نه تنها سندیکا از «جریانات طرفدار طبقه که خارج از طبقه فعال هستند» بلکه **حتی از حزب راستین و توده ای طبقه کارگر که در درون طبقه فعال است** نیز باید مستقل باشد! ما این موضوع را بارها و در جاهای مختلف گفته ایم. به این علت که - هم از نظر حوزه عمل (عرصه مبارزه)، هم نوع وظائف و سازماندهی و هم ترکیب اعضا و فعالان - بین سندیکا و حزب تفاوت وجود دارد؛ به همین طریق باید بین سندیکا و شورا، حزب و شورا، شورا و کمیته کارخانه و محل کار و غیره استقلال سازمانی وجود داشته باشد. این استقلال به معنی توصیه عدم تأثیر پذیری و تأثیرگذاری نیست و نیز به این معنی نیست که فرد حزبی نمی تواند عضو سندیکا باشد یا حزب حق ندارد برای پیشبرد سیاست خود در سندیکا مبارزه کند و یا سندیکا نباید در سیاست دخالت کند و غیره. استقلال سندیکا بدین معنی است که سندیکا از نظر برنامه عمل، اساسنامه، آئین نامه، ترکیب اعضای رهبری و ارگانها، امور مالی و غیره باید از کارفرما، دولت، نهادهای دینی و احزاب سیاسی مستقل باشد.

رفیق منیری می نویسد «اخیراً نوشته ای به نام موانع ذهنی تشکل های کارگری - نامه سرگشاده به اتحاد کمیته های کارگری» از طرف "جمعی از کمونیست های ایران (آدرخش)" در سایت آدرخش منتشر شد که

حاوی توضیحات مفصلی راجع به تشکلات کارگری و انواع آن بود. در این نوشته رفقا سعی نموده بودند که با استناد به تاریخ، حداقل در ارتباط با سندیکا روشن نمایند که اولین شکل سازماندهی کارگری توده ای بوده و همواره هم هست که وظیفه سازماندهی مبارزات خودانگیخته کارگری را به عهده دارد. « ظاهراً رفیق منیری تصور می کند که انگار منظور ما از جنبش کارگری فقط مبارزات خود بخودی و مبارزات سندیکائی کارگران است. به علاوه ما هرگز ن گفته ایم (نه در موانع ذهنی و نه در نوشته های دیگر) که سندیکا « همواره » یک شکل مبارزه طبقه کارگر خواهد بود. برعکس ما تأکید داریم همه تشکل های کارگری مانند حزب، سندیکا (اتحادیه)، شورا، کمیته های کارخانه و محل کار، و سازمان سراسری برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی کارگران پدیده های تاریخی اند و کاملاً ممکن است که تجربه جهانی مبارزه طبقاتی کارگران اشکال جدیدی از نهادهای کارگری برای پیشبرد مبارزه طبقاتی به وجود آورد و جانشین نهادهای نام برده در بالا گرداند. ما هرگز ن گفته ایم که سندیکا **تنها** « وظیفه سازماندهی مبارزات خودانگیخته کارگری را به عهده دارد » ما به پیروی از مارکس معتقدیم که سندیکا **هنوز می تواند** مدرسه ابتدائی انقلاب باشد. ما نه تنها وظیفه سندیکا را محدود به مبارزه خود بخودی (به قول رفیق منیری خود انگیخته) نمی دانیم بلکه به روشنی گفته ایم مبارزه سندیکائی محدود به مبارزه اقتصادی هم نمی شود تا چه رسد به مبارزه خود بخودی. وانگهی مبارزه خود بخودی را نیز نمی توان منحصر به مبارزه اقتصادی دانست، کما اینکه یک شورش کارگری بی برنامه و سازماندهی نشده نیز یک جنبش خود بخودی (خود انگیخته) است که علت بالفعل آن می تواند صرفاً اقتصادی نباشد. از دید ما مبارزه سندیکائی یک مبارزه خود انگیخته نیست بلکه شکل ابتدائی ای از مبارزه آگاهانه است که اشکال اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه طبقه کارگر را دربر می گیرد اما جنبه غالب آن مبارزه اقتصادی است.

رفیق منیری در ادامه می گوید نویسندگان « موانع ذهنی ... » « در توضیح موانعی که برای ایجاد آن [از جمله قبلی رفیق منیری چنین برمی آید که منظور او از « آن »، سندیکا است] برشمرده بودند یکی هم، که به نوعی از اهمیت زیادی نیز برخوردار بود، مانع ذهنی بود. « عنوان و مضمون مقاله ما « موانع ذهنی ایجاد تشکل های کارگری » است و نه موانع ذهنی ایجاد سندیکا! سندیکا تنها یکی از تشکل های کارگری است در حالی که اگر همه تشکل های کارگری پنج گانه را با هم در نظر داشته باشیم به مفهوم کلی جنبش کارگری می رسیم و از سراسر مقاله « موانع ذهنی ... » چیزی جز این مستفاد نمی شود که منظور ما بحث بر سر موانع ذهنی ای اند که بر سر راه جنبش کارگری قرار دارند، اما از آنجا که در شرایط کنونی همه اشکال مختلف تشکل های کارگری موضوعات بالفعل نیستند طبعاً ما در این مقاله بیشتر به شکل بالفعل تشکل های کارگری پرداخته ایم. این مقاله اساساً موانع پیشروی جنبش کارگری را به لحاظ تحلیلی و موضوع بررسی به دو دسته تقسیم می کند : ۱ - دسته ای که موانع عینی یا خارجی نسبت به جنبش کارگری اند و ۲ - دسته دیگر که مسئله درونی خود مبارزه طبقه کارگر و بنابراین جنبش کارگری است موانع ذهنی این جنبش به حساب می آید. روشن است که طبقه کارگر برای رفع موانع عینی باید با عوامل خارجی نسبت به خود

مانند طبقات حاکم و قدرت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها مبارزه کند، اما برای رفع موانع ذهنی خود به مبارزه تئوریک در درون خود، در حیطه جنبش کارگری، نیاز دارد. دسته بندی مبارزه برای رفع موانع عینی و ذهنی را می توان از سطح جنبش کارگری فراتر برد و به همه اعمال فردی و اجتماعی انسانها بسط داد، زیرا انسان با عمل خود در واقعیت های خارجی تغییر می دهد اما هر عمل انسان را فکر معینی هدایت می کند که ماهیتی ذهنی دارد؛ اما چون این ذهن هادی عمل است نقش و تأثیر آن در تغییر عوامل عینی به اندازه خود عمل اهمیت دارد.

رفیق منیری می نویسد: « برای اینکه این بحث را پیش ببریم من در ابتدا سعی می کنم بصورت مختصر نظرم را راجع به این موضوع (یعنی سندیکا) روشن کنم. » او سپس نظرات خود را در این مورد با جمله زیر آغاز می کند: « ما وقتی از سندیکا حرف می زنیم، نوعی سازماندهی مبارزات روزمره کارگران را توضیح می دهیم. » آیا این نظر درستی است؟ برای پاسخ به آن باید دید « مبارزات روزمره کارگران » چیست. آیا مبارزات روزمره کارگران شامل همه اشکال مبارزه طبقه کارگر یا دست کم برخی از آنها نیز می شود یعنی مبارزات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طبقه کارگر را دربر می گیرد؟ آیا سندیکا صرفاً به مسائل روزانه می پردازد یا مسائل درازمدت هم می توانند و باید مورد نظرش باشند؟ طبق تعریف ما، سندیکا یکی از نهادهای کارگری است که مانند دیگر نهادهای کارگری – البته به نسبتی متفاوت از آنها – به همه اشکال مبارزات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می پردازد. این تعریف خود ساخته ای از سوی ما نیست، در بررسی تاریخی سندیکاها در جهان می توان عمل آنها را در همه این زمینه ها نشان داد.

رفیق منیری هنگام تشریح نظرات خود می نویسد: « هرچند در ابتدا کارگران به صورت فردی و گروهی و در اعتراض به کارفرمای مقابل خود به مبارزه برمی خیزند، ولی در ادامه و به مرور به صورت جمعی مبارزه خواهند کرد، که این امر با ایجاد سندیکا، اتحادیه و یا دیگر تشکلات کارگری ممکن می شود. » در ادبیات چپ ایران این تصور اشتباه وجود دارد که سندیکا و اتحادیه دو چیز متفاوت یا دو سطح مختلف از یک تشکل کارگری هستند. حال آنکه سندیکا و اتحادیه دقیقاً به یک مفهوم یا به عبارت دیگر مترادف هم اند. واژه سندیکا syndicat از زبان فرانسوی وارد زبان فارسی شده است و واژه اتحادیه ترجمه trade union (اتحادیه حرفه ای) انگلیسی است. انگلیسی زبان ها و فرانسوی زبان ها این دو واژه را در زبانهای خویش همچون معادل هم به کار می برند. هیچ دلیل و سندی هم برای این وجود ندارد که در سنت مبارزات کارگری ایران واژه های سندیکا و اتحادیه برای دو تشکل مختلف یا دو سطح مختلف از یک تشکل به کار رفته باشد. رفیق منیری نه تنها به عدم تفاوت سندیکا و اتحادیه توجه نمی کند بلکه به « دیگر تشکلات کارگری » اشاره می کند که معلوم نیست منظور او از « یا دیگر تشکلات کارگری » چیست. آیا او این « دیگر تشکلات کارگری » را هم عرض سندیکا یا اتحادیه می داند که می توانند جانشین سندیکا یا اتحادیه شوند یا اینکه آنها تشکل هائی اند که برطبق عملکرد و وظائف دیگر تعریف می شوند؟ رفیق منیری مانند ما می داند که برخی از جریانهای چپ ایرانی با گرایش آنارشیستی معتقدند سندیکاها نقش و ارزش تاریخی خود را از دست داده

اند و اساساً به تشکل های ارتجاعی تبدیل شده اند، بنابراین باید تشکل های دیگری مانند « شورا » یا « مجامع عمومی » و یا « تشکل جنبشی » (!؟) جانشین سندیکا یا اتحادیه گردند. ما در نوشته های مختلف خود تشریح کرده ایم که هر تشکل خاص کارگری مانند اتحادیه، شورا، کمیته کارخانه و محل کار، و غیره بر اساس پاسخ به عملکرد و وظائف معینی شکل می گیرند و این عملکرد و وظائف، ماهیت این تشکل ها را مشخص می کنند؛ و اینکه هرگونه اختلاط و جانشینی بین این تشکل ها حاکی از درهم ریختن ماهیت تشکل های مختلف طبقه کارگراست، تشکل هایی که هر یک به طور عمده در یکی از عرصه های مبارزه طبقاتی فعالند و وظائف مختلف مبارزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی این طبقه را به عهده دارند. به عبارت دیگر ما به اثبات رسانده ایم که با تغییر نام یک تشکل کارگری نمی توان وظائف، عملکرد، حوزه عمل و علت وجودی یک تشکل را نادیده گرفت. همچنین ما تشکل های مختلف طبقه کارگر را مهره های قابل تعویض نمی دانیم. درست به این دلیل است که هرگونه اتهام « قیم مآبانه ای » را که در این مورد به ما وارد شود شایسته پاسخ نمی دانیم و با توجه به این که عوام فریبی شانه به شانه علم حرکت می کند تفاوت های عملی پیروی از دیدگاه علمی و دقیق و یا دیدگاه التقاطی و نسبی گرایانه را امری ناچیز و چشم پوشیدنی به حساب نمی آوریم و بر آنیم که این تفاوت نگرش ها در تحلیل نهائی از دو سیاست در مبارزه طبقاتی ناشی می شود.

رفیق منیری در ادامه تعاریف خود از سندیکا به تعریف زیر می رسد : « سندیکا ارگان سازمانده مبارزه خود بخودی کارگران است که در چارچوب نظام سرمایه عمل میکند » ما در بالا استدلال کردیم چرا سندیکا سازمانده مبارزه خود بخودی طبقه کارگر نیست (زیرا از یک سو عملی است آگاهانه هرچند با سطحی ابتدائی و از سوی دیگر برخی از مبارزات خود بخودی طبقه کارگر در دایره مبارزات سندیکائی نمی گنجند) بلکه سندیکا حاصل عمل و سازماندهی آگاهانه طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی است، اما این آگاهی و عمل و بنابراین سازمان حاصل از آن چیزی جز آگاهی، عمل و تشکل ابتدائی طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی اش نیست و طبعاً طبقه کارگر با این نوع از آگاهی، عمل و تشکل نمی تواند رهائی خود را از جامعه طبقاتی به دست آورد (قادر به انقلاب سیاسی و به طریق اولی انقلاب اجتماعی نیست). اکنون باید بگوئیم نظر رفیق منیری درباره اینکه سندیکا آن « ارگانی » است که « در چارچوب نظام سرمایه عمل می کند » نیز درست نیست، زیرا سندیکا پس از انقلاب سوسیالیستی و در جامعه سوسیالیستی نقش و عملکرد خود را از دست نمی دهد. اینکه سندیکا به لحاظ تاریخی تا کی می تواند نقش و عملکرد خود را ایفا کند از یک سو به این بستگی دارد که آیا طبقه کارگر در پیشبرد مبارزه جهانی خود به اشکال کاملاً جدید و اکنون ناشناخته ای از سازماندهی خود خواهد رسید یا نه و از سوی دیگر به این بستگی دارد که آیا روند تغییر جامعه طبقاتی به جامعه بی طبقه برخی یا همه نهادها یا تشکل های تاکنون شناخته شده طبقه کارگر را از نقش و عملکرد خود تهی خواهد کرد یا نه؛ تجربه انقلابات کارگری نیز تاکنون این واقعیت را تأیید کرده است که سندیکاها پس از انقلابات کارگری نه تنها از بین نرفته اند بلکه نقشهای جدیدی نیز کسب نموده اند.

محدود کردن نقش سندیکا به مبارزات روزمره - با هر هدفی که صورت گیرد - در عمل به معنی محدود کردن مبارزه کارگران به مبارزات روزمره به طور کلی و یا دست کم محدود کردن این مبارزه به مبارزات روزمره در برخی حوزه ها است. ما در اینجا بی آنکه قصد الگو سازی داشته باشیم به بر خورد مارکس با اتحادیه های کارگری انگلیس در سال های دهه ۱۸۶۰ اشاره می کنیم. مارکس در «ارزش، بها و سود» (۱۸۶۵) پس از توضیح قوانین مربوط به ارزش و مزد در شیوه تولید سرمایه داری و گرایش عمومی سطح مزد در سرمایه داری و ویژگی های انباشت سرمایه داری که همواره باعث تضعیف موقعیت کارگران در برابر سرمایه داران می شود، اشاره به مقاومت کارگران در مقابل تطاول سرمایه داران و سرانجام نقد شعار «مزد عادلانه در مقابل روزانه کار عادلانه» که اتحادیه های کارگری انگلیس مطرح می کردند می نویسد: «در همان حال، و کاملاً جدا از بردگی عمومی مستتر در نظام کار مزدی، طبقه کارگر نباید در مورد اثر نهائی این مبارزات روزانه دچار اغراق شود. کارگران نباید فراموش کنند که [در این مبارزات] با معلول ها درگیرند و نه با علل موجد آن معلول ها؛ و اینکه تنها حرکت سقوط را کند می کنند اما جهت این حرکت را تغییر نمی دهند؛ درد را تسکین می دهند اما بیماری را درمان نمی کنند. بنابراین آنان نباید منحصرأ مجذوب این نبردهای اجتناب ناپذیر چریکی که همواره از تعدیات بی وقفه سرمایه و تغییرات بازار ناشی می شوند گردند. کارگران باید بفهمند که نظام کنونی همراه با تمام سیه روزی هائی که بر آنان تحمیل می کند شرائط مادی و اشکال اجتماعی لازم برای بازسازی اقتصادی جامعه را به وجود می آورد. آنان باید بجای شعار محافظه کارانه "مزد عادلانه در مقابل روزانه کار عادلانه" شعار انقلابی "الغای نظام کار مزدی!" را بر پرچم خود نقش کنند». مارکس سپس چنین نتیجه گیری می کند:

«یکم افزایش عمومی مزدها باعث کاهش نرخ عمومی سود می شود اما به طور کلی اثری بر بهای کالاها نمی گذارد.

نوم گرایش عمومی نظام سرمایه داری نه افزایش بلکه کاهش سطح میانگین مزدها است.

سوم اتحادیه های کارگری همچون مراکز مقاومت به ضد تعدیات سرمایه، خوب عمل می کنند. شکست آنان تا حدی ناشی از کاربرد غیر هشیارانه نیروهایشان است. شکست به طور عام ناشی از این است که آنان خود را محدود به نبرد چریکی با معلول های نظام موجود می کنند بجای اینکه همزمان برای تغییر آن تلاش ورزند، بجای اینکه نیروهای سازمان یافته خود را همچون اهرمی برای رهائی نهائی طبقه کارگر یعنی الغای نهائی نظام کار مزدی به کار بندند.»*

آنچه در اینجا مورد تأکید ما است نتیجه گیری سوم است: مارکس می گوید اکتفا کردن اتحادیه ها به مبارزات روزانه نقص بزرگی در کار آنها است و اتحادیه ها باید بر این نقص فائق شوند و نیروی سازمان

* مارکس، «ارزش، بها و سود»، ۱۸۶۵، آخر فصل ۱۴ ترجمه انگلیسی ادوارد اولینگ، ویرایش. الثانور مارکس اولینگ. این نوشته مارکس بر روی سایت www.marxists.org قابل دسترسی است.

یافته خود را نه تنها در « جنگ چریکی » با تعدی ها و تجاوزهای روزانه سرمایه بلکه در راه تغییر نظام سرمایه داری (الغای کامل نظام کار مزدی که جز با برداشتن قدرت سیاسی و انهدام ماشین دولتی سرمایه داری، استقرار دولت کارگری، مصادره انقلابی وسائل تولید و استقرار تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد متحد با مالکیت اجتماعی وسائل تولید و مدیریت کارگری میسر نیست) به کار گیرند. مارکس برخلاف رفیق منیری برای اتحادیه های کارگری این توانائی را قائل است که از محدوده مبارزات روزانه فراتر روند (بی آنکه اهمیت و لزوم کار مبارزاتی روزانه و روتین را نفی کند). آری مارکس چنین پتانسیلی برای اتحادیه ها قائل است و به همین دلیل به آنها رهنمود می دهد بجای شعار *محافظة کارانه* « مزد عادلانه در مقابل روزانه کار عادلانه » شعار انقلابی « الغای نظام کار مزدی! » را بر پرچم خود نقش کنند. مارکس بر آن است که اتحادیه ها می توانند و باید علاوه بر مبارزات روزانه در راه تغییر نظام سرمایه داری عمل کنند و رفیق منیری باقی ماندن اتحادیه ها در چارچوب مبارزات روزانه را سرنوشت محتوم آنها می داند! این تفاوت کوچکی نیست: تفاوت بین پذیرش وضع موجود اتحادیه ها – به فرض اینکه اتحادیه ها همگی در شرائط کنونی فقط در چارچوب مبارزات روزانه فعالیت می کنند – و تلاش برای تغییر این وضع موجود با دمیدن روح انقلابی به فعالیت اتحادیه ای است!

ما به این پرسش که آیا طبقه کارگر ایران می تواند از مبارزات خود بخودی و نوع آگاهی، عمل و تشکل ابتدائی خود بجهت و یکباره جامعه سوسیالیستی به وجود آورد – آن هم بدون سندیکا و بدون حزب انقلابی خویش – پاسخ منفی می دهیم، اما در همان حال برآنیم که بی تردید می توان در صورت ایجاد حزب طبقه کارگر و سندیکاهای صنعتی (سندیکاهائی که بر اساس رشته های مختلف تولیدی و خدماتی تشکیل شوند و نه اینکه در چارچوب صنفی بمانند یا به عبارت دیگر تشکل صنفی باشند) و مبارزه متشکل طبقه کارگر به ویژه در عرصه سیاسی، به کمک مبارزه تئوریک و درس آموزی از تجربیات مثبت و منفی جنبش کارگری در جهان، زمان رسیدن به این هدف را کوتاه نمود. ما به این توجه داریم که برای انجام انقلاب کارگری سندیکا و حزب انقلابی کارگران کافی نیستند، بلکه علاوه بر آنها شورا که ارگان اصلی درهم شکستن قدرت سیاسی بورژوازی پیش از انقلاب و دولت پرولتری پس از انقلاب است ضرورت تام دارد و نیز معتقدیم طبقه کارگر برای پیشبرد سوسیالیسم به کمیته های کارخانه و محل کار به مثابه ارگان مدیریت کارگری و به سازمان سراسری برنامه ریزی اقتصادی – اجتماعی برای نقشه مند ساختن راه رسیدن به جامعه بی طبقه نیاز دارد.

این نظر رفیق منیری که می گوید سندیکا « تنها می تواند بخشی از دستمزد کارگران را که سرمایه بخاطر نا آگاهی و نا متشکل بودن کارگران از آنان می دزدد، به آنان برگرداند » نیز درست نیست، زیرا سندیکا علاوه بر مبارزه در بازار کار برای حفظ مزد واقعی و حتی بالا بردن آن، در محیط کار و جامعه درگیر انواع دیگری از مبارزه با کارفرما، دولت و قوانین سرمایه دارانه است. به عنوان مثال در محیط کار و در سطح قوانین برای بهداشت محیط کار، آموزش، اختلاف بین کارگر و کارفرما با کارفرما و دولت

درگیر مبارزه است. سندیکا نقش مهمی در مبارزه برای بیمه های کارگری در دوران کار و بازنشستگی و غیره دارد. سندیکا یکی از ابزارهای مبارزه با **استبداد سرمایه** در محیط کارخانه و محل کار است، استبدادی که حتی در دموکراتیک ترین کشورهای سرمایه داری با سببیت تمام عمل می کند و تنها با سندیکا و دیگر تشکل های کارگری می توان به آن **تا حدی** مهار زد. سندیکا همچنین می تواند و باید در مبارزه برای دموکراسی، آزادی بیان، قلم، گرد همائی، تشکل، تظاهرات، اعتصاب، برابری زن و مرد در سطح کارخانه و محل کار و **نیز در سطح جامعه** مبارزه کند. سندیکا می تواند و باید با شوونیسم و ناسیونالیسم مبارزه کند، سندیکا می تواند و باید برای همبستگی بین المللی کارگران در عرصه های مختلف وارد نبرد شود، سندیکا می تواند و باید به ضد میلیتاریسم، جنگ های تجاوز کارانه و امپریالیستی و سیاست خارجی ارتجاعی دولت های سرمایه داری « خودی و غیر خودی » به پیکار روی آورد. رفیق منیری قطعاً می داند که بخشی از این مبارزات **هم اکنون** توسط برخی سندیکا ها انجام می شود، اما آنچه مهم تر است این است که اینها که بر شمرديم همگی در حوزه فعالیت های سندیکا نیز قرار دارد و به معنی اشتباه کردن وظائف سندیکا با حزب نیست. در شرائط انقلابی سندیکاها می توانند نقش به مراتب رادیکال تری ایفا کنند. فقدان سندیکا حتی دموکراسی بورژوائی را زیر سؤال می برد.

استفاده از مفهوم « دزدی » برای بیان استثمار کار مزدی، یادآور پرودن، باکونین و دورینگ است. به نظر ما در این رابطه هم باید شاگرد مارکس و انگلس بود نه این آنارشئیستها. دزدی محصول جامعه طبقاتی است و در جوامع پیشاسرمایه داری نیز وجود داشت، اما استثمار کار مزدی به مثابه یک شکل غالب در جامعه، تنها بیانگر شیوه تولید سرمایه داری و حتی دقیق تر حاکی از روابط تولیدی جامعه سرمایه داری است. دزدی به این دلیل در همه نظام های اجتماعی محکوم است که یک رابطه اجتماعی نیست، بلکه یکی از اشکال نقض حقوق منبعث از مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم بر جامعه است. رفیق منیری وقتی می گوید سندیکا « تنها میتواند بخشی از دستمزد کارگران را ... به آنان برگرداند » مفهومی از « دستمزد » در ذهن دارد که شامل کل روزانه کار کارگر است؛ این مفهوم از مزد (دستمزد) نه در اقتصاد سرمایه می گنجد و نه با تحلیلی که اقتصاد کار از کار مزدی دارد منطبق است. به یقین می توان گفت در برخورد به مسئله « دزدی سرمایه دار » رفیق منیری ارزش اضافی را از بحث خارج نمی داند یعنی دزدی سرمایه دار را تنها به مزد - و از مزد به مثابه بهای نیروی کار - محدود نمی کند، اما اگر چنین نگرشی داشته باشد بی درنگ در برابر این سؤال قرار خواهد گرفت که چگونه آنچه سرمایه دار از مزد برداشت می کند دزدی است ولی ارزش اضافی چنین نیست؟! بنابراین حق با ماست که می گوئیم بنا به تعریفی که رفیق منیری ارائه می دهد « دستمزد » معادل بهای روزانه کار خواهد بود و نه بهای نیروی کار.

مقاله رفیق منیری در تارنمای آذرخش موجود است، خوانندگان علاقه مند به دانستن نظرات ایشان می توانند به آن رجوع کنند، بنابراین ما در اینجا آن بخش از سخنان او را نقل می کنیم که به نقد مقاله « موانع

ذهنی ایجاد تشکل های کارگری « می پردازد. از این لحظه در بررسی نقد رفیق منیری به جزء جزء نظرات او خواهیم پرداخت بلکه نخست اهم نقد او را در یکجا گرد خواهیم آورد و سپس پاسخی کلی و یکپارچه به نقد او خواهیم داد. نقد رفیق منیری به « موانع ذهنی ... » چنین است:

« اگر این مانع ذهنی را از جانب کارگران بدانیم، که مطمئناً رفقا نمیدانند و بدین خاطر من بر روی آن تأکید نمی کنم، که باید گفت کارگران را نمی توان از این طریق بدین معضل آگاه نمود و بایستی در روابط کارگری شرکت نمود و از نزدیک بدانان آموزش داد که سازمانهای کارگری کدامند و چه فرقی با هم دارند و کدام به چه کاری میآید و اینکه سندیکا چه عملکردی می تواند داشته باشد. ولی از فحوای بحث چنین به نظر میرسد که روی سخن این رفقا با جریانات طرفدار طبقه است و در نتیجه بدانان این هشدار داده می شود و نه مستقیماً به خود کارگران. بدین خاطر من بر آن شدم که در برخورد بدین نظر با توجه به اینکه این رفقا در برخورد به نشریه حقیقت و نقد دیدگاه های جریان منبعت از آن، باز هم با تأکید این نظر را فرموله نموده بودند، دیدگاه های خود را توضیح دهم. چون من فکر میکنم که این رفقا با تمام صمیمیتی که در برخوردهایشان نسبت به مسائل کارگری و کمونیستی دارند و طی این نوشته و دیگر نوشته هایشان نظرات اساساً درستی را مطرح نموده اند، در یک اشتباه همگانی شریک هستند که امیدوارم بتوانم با توضیحاتم یا این اشتباه را رفع کنم و یا خود تصحیح شوم. »

« در انتها با توجه به اینکه من در ابتدای این نوشته اشاره ای به دیدگاه رفقای "جمعی از کمونیستهای ایران (آذرخش)" داشتم، باید بگویم که با توجه به توضیحات بالاست که نظر این رفقا را در رابطه با سندیکا و دقیقاً موانع ذهنی برشمرده شده از جانب آنها، نادرست می دانم. چون بر مبنای این نظر این تشکلات تا بحال شکل نگرفته اند و یا بعداً نیز به شکل درست خود شکل نخواهند گرفت، چونکه جریانات فعال در رابطه با طبقه کارگر درک نادرستی از این تشکلات دارند. در اینکه اشکالات برشمرده شده از جانب این رفقا درست است، هیچ شکی وجود ندارد، ولی اشکال بر سر اینست که اصولاً چنین امری وظیفه اینگونه جریانات نیست، که ما بخواهیم فهم نادرست آنها را دلیل و یا یکی از دلایل عدم شکل گیری تشکلات کارگری (که در اینجا منظور من صرفاً سندیکاست) بدانیم. امر ایجاد سندیکا و اتحادیه دقیقاً مربوط به خود طبقه است و همچون تعیین شکل مبارزه، نحوه سازماندهی و رهبری آن نیز به خود کارگران مربوط میشود. در حالیکه نوشته رفقا چنین القا می کند که اگر جریانات منتسب به طرفداری از طبقه کارگر درکی درست (و یا آنگونه که این رفقا بصورت مفصل و همه جانبه مطرح میکنند) از تشکلات کارگری داشتند، آنگاه ما با چنین کمبود و مشکلاتی در رابطه با مبارزات خودانگیزه کارگری و سازماندهی آنها نداشتیم. بهتر است در اینجا با توجه به نوشته خود رفقا مسئله را پیگیری کنیم. قبل از ورود بدین بخش باید بگویم که من مسائل طرح شده در این نوشته را به شکل کلی قبول دارم و تأیید می کنم و قصدم در اینجا تأکید بر این نکته است که به اشکالی که اشاره نمودم اشاره داشته باشم و هیچگاه نخواسته ام که کل نوشته را مورد بررسی و موشکافی قرار دهم. رفقا در مورد اشکالات شکل گیری تشکل های کارگری چنین مینویسند " علت عدم تشکل طبقه کارگر ایران جدا از مسئله

سرکوب و سیاست پیگیر ضد کارگری و ضد دمکراتیک رژیم و جدا از عقب ماندگی صنعتی، اقتصادی و فرهنگی کشور، تا آنجا که به عامل ذهنی یعنی به فعالان جنبش کارگری و گروه ها و سازمان هائی که طرفدار جنبش رهائی طبقه کارگر هستند (یا چنین ادعائی دارند) مربوط می شود، عبارت است از درک غلط، ناقص، یکجانبه یا مغشوش از همه یا برخی از موارد زیر: " (آخر صفحه 3 "موانع ذهنی ...") اگر رفقا این امر را به عنوان یک واقعیت (که میتواند نادرست نیز باشد) یعنی بهرحال اینگونه جریانات در این امر شرکت می کنند، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، پس چه بهتر است که به درست ترین شکلش شرکت و یا دخالت کنند، می پذیرند و می خواهند این دخالت کردن را با برخورد نظری بدان، تصحیح کنند، می بایستی بدین نیز هشدار می دادند که بهرحال این دخالت غلط است و دقیقاً امر ایجاد تشکل های سازمانده مبارزات خودانگیخته کارگری صرفاً مربوط به خود طبقه کارگر است. هر چند که رفقا جا بجا در نوشته شان بر این تأکید نموده اند که تشکلات کارگری باید بدست خود کارگران بوجود آید، از جمله در اوایل صفحه 13 نوشته اند " زیرا هر سازمان کارگری اگر به دست کارگران درست نشده باشد مورد پذیرش آنها نخواهد بود." (صفحه 13 موانع ذهنی ...) ولی با همه این تأکید ها نوشته این رفقا همانگونه که در بالا اشاره کردم این را القا می کند که ساختن سندیکا (در کنار سایر سازمانهای کارگری، زیرا رفقا هیچ تفکیکی انجام نداده اند) نیز بر عهده " فعالان جنبش کارگری و گروه ها و سازمانها " می باشد. رفقا در همان صفحه 13 باز هم اشاره می کنند که " مسئله بیشتر فعالانی که میخواهند " سازمانی برای کارگران درست و یا به آنها پیشنهاد کنند" این است که اولاً توجه به آنچه در بالا گفته شد ندارند و ثانیاً یک رشته ایده های جزئی یا التقاطی را همچون پیش شرط پذیرفته اند که فعالیت عملی شان را فلج می کند. " صفحه 13 موانع ذهنی ... (تأکید از خود رفقا است)

بنابراین با توجه به اینکه این رفقا در نوشته مفصل خود موشکافانه فرق بین تشکل های مختلف کارگری را برشمرده اند و راجع به سندیکا و عملکرد آن توضیح مفصل داده اند، اشاره بدین نکته که برای تشکیل سندیکا چه از زاویه ایده دادن و یا شرکت در شکل گیری و یا رهبری آن جریانات و سازمانهای خارج از طبقه نیابستی دخالتی داشته باشند، لازم می نمود که جایش خالی است. «

رفیق منیری به اشتباه فکر می کند که ما گفته ایم عنصر ذهنی خارج از خود کارگران باید سندیکا را به وجود آورد حال آنکه ما می گوئیم : عامل ذهنی، که باید آن را جزء جنبش کارگری به حساب آورد، می تواند مانع تشکل یابی کارگران از جمله تشکیل سندیکا شود یا برعکس به خاطر درک درست مسائل نه تنها مانعی در این راه نباشد بلکه از لحاظ فکری در راه تشکل یابی کارگران به آنان کمک کند. روشن است که این خود کارگران اند که تشکل های خود را به وجود می آورند، این امر حتی در مورد حزب نیز صادق است. ما بر این باوریم حزبی که روشنفکران برای کارگران به وجود می آورند نمی تواند واقعاً حزب انقلابی طبقه کارگر، حزب کمونیست، باشد؛ این مسئله در مورد سندیکا نیز صادق است. یک اشتباه دیگر رفیق منیری این است که عامل ذهنی را از عامل عینی جدا می کند و در مقابل عامل عینی قرار می دهد و از اینجا نتیجه می

گیرد که عامل ذهنی خارج از جنبش کارگری و حتی خارج از وجود کارگران است. در حالی از نظر ما تقسیم مسئله جنبش کارگری به عامل عینی و ذهنی تنها تمایز گذاری ای برای تحلیل و درک منطقی این جنبش است. همان گونه که نمی توان ذهن انسان را از جسم او جدا کرد بلکه این دو در وجود انسان وحدت می یابند وحدت عوامل عینی و ذهنی جنبش کارگری (مانند سازمان بندی تشکل های کارگری نسبت به برنامه های آنها) در خود این جنبش وحدت می یابند. همان گونه که ذهن یک انسان می تواند منجر به نابودی آن انسان شود (مثلاً او را هدایت کند که خود را از پرتگاه به زیر اندازد) ذهن جنبش کارگری می تواند مانع تشکل یابی او شود. حال فرق نمی کند که این فکر خارج از این انسان به او القا شده است یا فکر خود اوست، آنچه مهم است این است که اگر این فرد خود اقدام به پرتاب خود کرده باشد در آن لحظه این فکر به هر حال فکر خود اوست. همین مسئله در مورد جنبش کارگری صادق است، در اینجا و در این رابطه یعنی در فهم این مسئله مهم نیست فکری که این جنبش با آن عمل می کند از خارج از آن آمده یا از درون خود آن برخاسته است، مهم این است که جنبش کارگری در لحظه معین با فکر یا ذهنی عمل می کند که به هر حال فکر و ذهن او شده است. اگر بتوان به روشنی نشان داد که یک اندیشه معین در یک فرد از خود او سرچشمه گرفته یا از خارج از او بر او تسلط یافته است اما نشان دادن این موضوع در مورد جنبش کارگری تنها در مفهوم و ابعاد طبقاتی ممکن است (مثلاً می توانیم بگوئیم مذهب یا تمایل به مالکیت خصوصی از فرهنگ حاکم بر جامعه که فرهنگ تولید شده طبقات حاکم است به درون طبقه کارگر نفوذ کرده و برای مدتها بر طبقه کارگر حاکم خواهد بود).

رفیق منیری قطعاً می داند در هنگامه انقلاب بهمن جریانهای کارگری ای به نام شوراهای کارگری کارخانه ها با اهداف نامشخص دقیقاً تحت تأثیر ایده هایی که اتفاقاً روشنفکران چپ و به ویژه گروه ها و سازمانهای سیاسی چپ اشاعه می دادند به وجود آمدند. این به اصطلاح شوراهای چپ را قطعاً نمی توان با شوراهای روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ و شوراهای دوران انقلاب اکتبر و با شوراهای انقلاب آلمان در ۱۹۱۸ مقایسه کرد، زیرا این به اصطلاح شوراهای نه تنها هدف براندازی قدرت سیاسی و جانشینی خود را به جای آن به مثابه دولت کارگری در سر نداشتند، بلکه حتی قادر نبودند خود را به عنوان سازمان سراسری یا حتی منطقه ای توده های پرولتری ایران فارغ از حرفه ها و تقسیمات آن شکل دهند. این به اصطلاح شوراهای مصداق عینی نظر مروجان امروزی خود بودند یعنی سازمانهای پراکنده ای که همه فن حریف اند هم به طور گنگ نقش شورا را ایفا می کردند، هم نقش کمیته های کارخانه و محل کار را و هم نقش سندیکا را، و همان گونه که رفیق منیری با ما موافق است نقش آچار فرانسه داشتند. در آن زمان کوششهایی برای تفهیم ضرورت ایجاد سندیکاهای مستقل در بین کارگران صورت گرفت، اما به دلیل موج قوی این فکر که سندیکا تشکلی است که دوران سپری شده و مربوط به قرن نوزدهم یا اوائل قرن بیستم است و کارگران باید بجای آن شورا تشکیل دهند و نیز به دلیل رواج تفکرات سندیکالیستی راست مانند عدم دخالت سندیکا در سیاست و یا تفکرات عقب مانده سندیکای صنفی و غیره در برابر جنبش سندیکائی **موانعی ذهنی** ایجاد شد.

آیا اگر این گفته‌های ما درست باشد تأثیر عامل ذهنی را در تشکل یابی کارگران نشان نمی‌دهد؟ آیا این، نقش جریانهای روشنفکری، گروه‌ها و سازمانهای سیاسی چپ را در جنبش کارگری نمی‌نمایاند؟ در دیدگاه ما این جریانهای روشنفکری، گروه‌ها و سازمانهای سیاسی چپ، خارج از جنبش کارگری نیستند، بلکه جرئی از آن اند و بی‌تردید تأثیرات مهمی در جنبش کارگری دارند. اینکه ما در «موانع ذهنی...» در کنار جنبش کارگری از «گروه‌ها و سازمان‌هایی که طرفدار جنبش‌رئائی طبقه کارگر هستند (یا چنین ادعائی دارند)» نام برده ایم به هیچ وجه به معنی آن نیست که ما این گروه‌ها و سازمانها را خارج از جنبش کارگری می‌دانیم. از نظر ما این به همان معنی است که بگوئیم خانواده «الف» که حسن و حسین فرزندان آنند دچار این یا آن توهمات فکری اند حال فرق نمی‌کند که این توهمات از حسن و حسین سرچشمه گرفته باشند یا از اعضای دیگر خانواده، آنچه اساسی و مهم است این است که خانواده «الف» به خاطر این توهمات فکری عملاً ناکارآمد یا ناتوان از پیشبرد امور خود است. یعنی برخلاف تصور رفیق منیری ما موانع ذهنی را تنها در گروه‌ها و سازمان‌های طرفدار طبقه کارگر و یا مدعی طرفداری آن نمی‌دانیم بلکه به صراحت آن را به فعالان کارگری (منشأ آنها هرچه می‌خواهد باشد) نسبت داده ایم. ما کارگران را «معصوم» و «بنا به تعریف خطا ناپذیر» نمی‌دانیم!

رابطه درست روشنفکرانی که می‌خواهند به امر مبارزه طبقاتی پرولتاریا بپیوندند این است که جزء جنبش کارگری و در درون آن باشند و به امر مبارزه طبقاتی کارگران خدمت کنند نه آنکه کارگران به جمع سازمانهای متشکل از روشنفکران بپیوندند. در شکل اول، این اشخاص، روشنفکران پرولتری و جزء طبقه کارگرند و در شکل دوم اساساً وجود و فکر و عمل آنها ربطی به طبقه کارگر ندارد، هرچند که خود مدعی چنین چیزی باشند. اینکه می‌گویم روشنفکر پرولتری کسی است که جزء جنبش کارگری و در درون آن باشد به مفهوم محدود کلمه نیست یعنی به این معنی نیست که این روشنفکر باید حتماً کار کارگری بکند یا در یک سندیکای کارگری عضو باشد. باید توجه کرد که مفهوم جنبش کارگری بسیار وسیع است یعنی باید آن را به مثابه تجسم یا شکل عینی همه اشکال مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در نظر داشت. این اشتباه است که عنصر ذهنی را آدمهای بخصوص و معینی به حساب آوریم. دید ما درباره عنصر یا عامل ذهنی اساساً این گونه نیست. ما عنصر ذهنی را **هرگز** در وجود انسانهای بخصوص و معین طرح نکرده ایم. این دید ثنوی (دوآلیستی) هیچ ربطی به ما ندارد. از نظر ما عنصر ذهنی همان ذهن در مقابل عین است و این دو در وجود انسان وحدت می‌یابند نه کمتر و نه بیشتر. بنابراین در دید ما از جنبش کارگری و مجموعه تشکل‌هایی که هویت این جنبش را نشان می‌دهند (مانند احزاب کارگری، اتحادیه‌ها، شوراهای کارخانه و محل کار و غیره) عامل ذهنی عنصر خارجی نیست، خارجی دانستن عامل ذهنی تصویری است که رفیق منیری به اشتباه از ما دارد و بنا بر آن تصور می‌کند که در دید ما تناقض وجود دارد. البته اگر کسی عامل ذهنی را خارجی بداند آنگاه در فهم مسئله استقلال تشکل‌های کارگری دچار تناقض خواهد شد. اما رفیق منیری باید به این توجه کند که ما در همه نوشته‌هایی که از استقلال تشکل کارگری صحبت کرده ایم هرگز تشکل کارگری

را به مفهوم تنها یک تشکل (مانند سندیکا) در نظر نگرفته ایم. از نظر ما حزب انقلابی پرولتاریا نیز باید تشکلی مستقل از هر جریان غیر از خود باشد؛ اما بر طبق تعریف حزب انقلابی پرولتاریا مستقل از جنبش کارگری نیست، زیرا خود یک بخش از جنبش کارگری است، ولی همین حزب حتی باید از سندیکا، شورا، کمیته های کارخانه و محل کار و دیگر نهادهای کارگری مستقل باشد همان گونه که آنها نیز باید از حزب و از یکدیگر مستقل باشند، **اما هیچ کدام از آنها نمی توانند از عامل ذهنی جدا باشند.** پذیرش اینکه اینها می توانند از عامل ذهنی جدا باشند به معنی این است که تن بی سر و سر بی تن می تواند مستقل از یکدیگر وجود داشته باشند! اگر در یک کشور این تشکل ها مستقل از دولت، کارفرما، طبقات حاکم، نهادهای دینی و مستقل از یکدیگر نباشند به درستی می توان گفت که جنبش کارگری آن کشور جنبش مستقلی نیست.

بر اساس آنچه پیشتر در اینجا گفتیم در دید ما از جنبش کارگری به عنوان تجسم یا شکل عینی مبارزه طبقاتی، ما همه جریانها و تشکل هائی را که موضوع مبارزاتشان منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طبقه کارگر است خواه واقعاً مدافع منافع کارگران باشند و یا مدعی مبارزه در این راستا، جزء جنبش کارگری می دانیم به شرط اینکه واقعاً بیانگر دیدگاه های بخشی از طبقه کارگر باشند، بخشی از طبقه را نمایندگی کنند و یا به دنبال خود داشته باشند. هیچ معیار اندازه گیری استاندارد در خارج از خود مبارزه طبقاتی و بنابراین خارج از مبارزه تئوریک و فعالیت عملی و تجربه وجود ندارد که بتوان با آن تعیین کرد کدام جریانی که در رابطه با طبقه کارگر فعالیت می کند و خود را جزء آن می داند جزء جنبش کارگری هست یا نیست! در این رابطه، در دید ما تناقضی نیست بلکه اشتباه در جدا سازی این جریانها از جنبش کارگری و درک محدود از خود این جنبش، که اغلب آن را تنها به مفهوم تشکل مبارزه اقتصادی یا سازمان مبارزه خود انگیخته (خودبودی) طبقه کارگر و مبارزه روزمره آن می فهمند، است.

رفیق منیری می گوید به رغم اینکه ما تشکلات کارگری را آفریده خود طبقه کارگر می دانیم و این را در مقاله «موانع ذهنی ...» با صراحت و به تفصیل آورده ایم اما در اینکه گفته ایم موانع ذهنی معینی (علاوه بر موانع عینی) در ایران ایجاد تشکلات سراسری کارگری را به عقب انداخته - موانع ذهنی ای که گویا ما آن را به سازمان ها و گروه های طرفدار طبقه کارگر نسبت می دهیم - دچار خطا شده و نشانی عوضی داده ایم زیرا ایجاد تشکل های کارگری کار این گروه ها نیست و اگر ما موانع ذهنی را مربوط به خود طبقه یا فعالان خود طبقه می دانیم نمی باستی این گروه ها و سازمان ها را مخاطب قرار می دادیم بلکه می بایست این موضوع را در روابط کارگری با خود کارگران درمیان می گذاشتیم.

در این انتقاد رفیق منیری - که انتقاد اصلی او به مقاله «موانع ذهنی ...» است - چند اشتباه وجود دارد. نخست اینکه ما موانع ذهنی را **صرفاً** به سازمان ها و گروه های طرفدار طبقه کارگر که در خارج از طبقه فعالیت می کنند نسبت نداده ایم بلکه گفته ایم « تا آنجا که به عامل ذهنی یعنی به **فعالان جنبش کارگری و گروه ها و سازمان هائی که طرفدار جنبش رهائی طبقه کارگر هستند (یا چنین ادعائی دارند)**

مربوط می شود، عبارت است از درک غلط، ناقص، یکجانبه یا مغشوش از همه یا برخی از موارد زیر: " ...» یعنی انحرافات یا موانع در درون کل فعالان جنبش کارگری مورد نظر ما بوده - که مسلماً بدین معنی نیست که همه دچار این اشکالات هستند. اشتباه دوم او این است که ظاهراً عرصه عمومی و علنی را برای طرح اشکالات و انتقادات مناسب نمی بیند! چرا نبایستی اشکالات و انتقادات جنبش کارگری در سطح عمومی مطرح شود؟ این امر هیچ منافات و تعارضی با اینکه همین مسائل در هسته ها یا محافل کارگری نیز مطرح شوند ندارد و ما در این مورد نیز کوشش کرده ایم و خواهیم کرد. اینکه مقاله «موانع ذهنی ...» شکل نله سرگشاده به «اتحاد کمیته های کارگری» دارد نشان می دهد که مخاطب آن همه فعالان جنبش کارگری است و از آنجا که بحث و تبادل نظر بر سر این مسئله می تواند به خدمت سازمان یابی طبقه کارگر ایران درآید باید در معرض افکار عمومی طبقه کارگر و فعالان کارگری (از جمله سازمانهای طرفدار طبقه کارگر) قرار گیرد.

در بحث استقلال تشکل های کارگری (از جمله در مورد سندیکا و نه فقط سندیکا زیرا مسئله استقلال درباره حزب هم مطرح است) هم از طرف ما و هم از سوی دیگران طرح شده است که تشکل های کارگری (و در بحث حاضر سندیکا) باید از دولت، کارفرمایان، احزاب و نهادهای دینی مستقل باشند. هیچگاه کسی نگفته است که سندیکا می تواند از ذهنیتی که به طور کلی در جنبش کارگری وجود دارد مستقل باشد، چنین چیزی ممکن نیست. این ذهنیت بی تردید اثر خود را بر تشکل یابی سندیکائی می گذارد؛ بر سر راه آن به ترمز و یا پدال گاز تبدیل می شود و در شکل گیری ویژه آن نیز تأثیر دارد. در این رابطه استقلال کاملاً به مفهومی سیاسی به کار رفته است، نباید برداشت های فلسفی را در این بحث قاطی کرد. در مورد رابطه سندیکا و احزاب بحث بر سر این است که سندیکا باید از احزاب و از جمله از حزب کمونیست مستقل باشد، این بدان معنی نیست که سندیکا باید نسبت به ایده های حزب کمونیست بی اعتنا باشد بلکه بدین معنی است که به لحاظ سازمانی، به لحاظ مالی، به لحاظ تصمیم گیری و از این قبیل امور، نباید زائده حزب کمونیست باشد بلکه باید از آن مستقل باشد یعنی مثلاً سندیکا به هیچ حزبی این حق را ندهد چیزی را به او دیکته کند یا چند عضو حزب به رغم خواست سندیکا در رأس آن قرار گیرند و خواست ها و سیاست حزب خود را به او تحمیل کنند.

رفیق منیری براساس نظرات خود درباره تشکل های کارگری معتقد است که نظر ما درباره این تشکل ها، به ویژه در رابطه با سندیکا و ربط موانع ذهنی به تشکیل سندیکا، نادرست است. ما فکر می کنیم انتظار عجیبی نیست که از هر کس بخواهیم درستی یا نادرستی نظرات ما را براساس تجزیه و تحلیل نظرات خود ما به اثبات برساند نه براساس نظراتی که از ما نیست. او یکی از دلایل نادرستی نظرات ما را این می داند که تشکل های کارگری بر مبنای نظر ما شکل نگرفته اند! پاسخ شوخ طبع به این دلیل این است که: رفیق باد عامل ذهنی در جهتی مخالف می وزد. رفیق منیری در ادامه می گوید این تشکل ها «بعداً نیز به شکل درست خود شکل نخواهند گرفت، چونکه جریانهای فعال در رابطه با طبقه کارگر درک نادرستی از این

تشکلات دارند. « ما می گوئیم اینکه بعداً این تشکل ها به درستی شکل می گیرند یا نه قضیه از هم اکنون محتوم نیست، بلکه به این بستگی دارد که آیا به قول شوخ طبع ما می توان جهت باد را تغییر داد یا نه. رفیق منیری ما و خوانندگان خود را دور گردانده است تا عاقبت حرف ما را به خود ما و خوانندگانش ثابت کند و بگوید « چونکه جریانات فعال در رابطه با طبقه کارگر **درک نادرستی** از این تشکلات دارند » ما در حیرتیم که وقتی می گوئیم تا موانع ذهنی کنونی جنبش کارگری از پیش پای کارگران ایران برداشته نشود این طبقه قادر نیست تشکل های مستقل خود را به وجود آورد چه فرقی با این سخن رفیق منیری دارد؟! اما از آنجا که درک ما از عامل ذهنی تاکنون با درک رفیق منیری یکی نیست هشدار عدم دخالت را به گروه ها و سازمانهای طرفدار طبقه کارگر برای دور داشتن نظرات خود از طبقه کارگر بی فایده می دانیم و معتقدیم بجای اثبات غلط بودن « دخالت » باید ثابت کنیم که ماهیت ایده هائی مانند شورای همه فن حریف که نقش آچار فرانسه را در رابطه با همه اشکال مختلف تشکل های کارگری ایفا می کند یا ایده هائی مانند « مجامع عمومی » و « تشکل جنبشی » و از این قبیل ایده ها، که ایده های آنارشیستی اند، اغتشاش در تشکل یابی طبقه کارگر است. همان گونه که ایده شورای همه فن حریف همچون یک موج فکری قوی تقریباً سه دهه تأثیرات فلج کننده بر بخش های نسبتاً وسیعی از فعالان کارگری گذاشت و به مانعی ذهنی در راه تشکیل سندیکا به مثابه تشکل پایه ای و ابتدائی طبقه کارگر در ایران تبدیل شد باید موج جدیدی از ایده های درست حداقل در رابطه با تشکل یابی های واقعی و کارآمد طبقه کارگر به وجود آید تا امکان این تشکل یابی به لحاظ ذهنی فراهم گردد! روشن است که هم ما و هم رفیق منیری بین سندیکا و سندیکالیسم فرق می گذاریم و ما در نوشته های خود به روشنی اعلام کرده ایم که یکی از راه های جلوگیری از غلتیدن سندیکا به سندیکالیسم رفرمیستی و آنارکوسندیکالیسم، پس از مشی سیاسی درست حاکم بر سندیکا، ایجاد سندیکاها بر اساس سازمان دهی شورائی است که در کتاب « کمونیسم کارگری حکمت » و نیز در مقاله « موانع ذهنی ... » توضیح داده شده است.

خلاصه کنیم:

ما در مقاله حاضر کوشیدیم موارد زیر را نشان دهیم:

- ۱ - مخاطب ما در مقاله « موانع ذهنی ... » کل فعالان جنبش کارگری است و اینکه رفیق منیری مخاطب ما را گروه ها و سازمان های طرفدار طبقه کارگر که خارج از طبقه فعالیت می کنند تصور کرده اشتباه است.
- ۲ - در درک رفیق منیری از جنبش کارگری نه کل عرصه های مبارزاتی طبقه کارگر (مبارزه اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و تئوریک و فرهنگی بین پرناتاریا و بورژوازی) و فعالان این جنبش بلکه صرفاً یا اساساً مبارزه بی واسطه کارگران و سرمایه داران - مثلاً مبارزه در سطح کارخانه و محل کار- و فعالان این عرصه مطرح است.

۳ - در مسائل مربوط به تشکل های کارگری رفیق منیری گاه به تفاوت بین امر توصیفی و تبیینی از یک سو و امر تجویزی و رهنمودی یا به عبارت دیگر بین آنچه هست و آنچه باید باشد توجه کافی نمی کند و تحول آنها به یکدیگر را مورد دقت لازم قرار نمی دهد.

۴ - دید رفیق منیری در مورد فعالیت سندیکائی - چه از جهت اینکه این مبارزه را محدود به مبارزه برای حفظ سطح مزد می کند، چه از این لحاظ که مبارزه سندیکائی را مبارزه ای در چارچوب مبارزات روزانه می داند - نگرشی محدود و تقلیل گرایانه است که نه با تاریخ جنبش کارگری و تحول و تکامل آن انطباق دارد و نه با تئوری هائی که این تحولات و پتانسیل های سندیکا را در مد نظر دارند (مثلا دیدگاه های مارکس در مورد جنبش سندیکائی، نقش سندیکا در مبارزه طبقاتی، پتانسیل سندیکا و وظائف آن).

۲۳ مرداد ۱۳۸۶، ۱۴ اوت ۲۰۰۷

بهر روز فرهیخته

www.aazarakhsh.org